

## سیره معنوی اولیاء و حبیب طیب

حجة الاسلام و المسلمین استاد جواد محدثی  
محقق و پژوهشگر از حوزه علمیه قم

### مقدمه

قرآن کریم در پیش دیدگانمان راهی گشوده است که به امامت و ولایت ختم می شود.

در قرآن و روایات پیشوایان دین، به عنوان چراغ، نور، پرچم، نشانه، خورشید، دریا، گنجینه، اسوه و... به شمار آمده اند، ما نیز برای فروغ گرفتن، راه یافتن، گرم شدن، سیراب گشتن، به غنا رسیدن و به راه افتادن، نیازمند آن سرمشق ها و الگوهاییم و باید دستمان را در دست آنها بگذاریم تا گمراه نشویم و به حیات طیبه برسیم. هادیان خلق و امامان حق، نه تنها در دین شناسی و معرفت آموزی، بلکه در همه جهات و زمینه ها «اسوه» مایند.

از این رو، در «چگونه زیستن» و «سلوک صحیح» و «عرفان ناب» و طریق منتهی به رضای خالق نیز باید به آن «اعلام دین» نگاه کنیم، تاراه را گم نکنیم.

آنچه در این مقاله برای نیل به حیات طیبه جهت تاسی و الگوگیری آمده (نگاه ابزاری به دنیا)، (شهود عرفانی)، (باخالق در کنار خلق) و (آئین فتوت) است.

## نگاه ابزاری به دنیا

اگر دنیا «هدف» شود، مانع پرواز و حرکت و رشد می‌گردد؛ اما اگر «مركب» گردد، می‌توان با آن به «مقصد» رسید.

یکی، از دنیا تنها به «بهره‌وری» می‌اندیشد، دیگری به «ذخیره‌سازی» و «ره‌توشه برداشتن» برای راهی که بس طولانی است و مراحلی که بس خطیر است.

به فرموده حضرت علی(ع): «در روزهای فنا، برای روزهای بقا و همیشگی توشه بردارید»

به تعبیر یکی از بزرگان، برای آن‌که در آخرت دست انسان باز باشد، باید امکانات و ارزش‌آفرینی داشته باشد.

آگاهان، داشته‌های دنیایی را با مصرف کردن در راه خدا و کسب رضای او، تبدیل به «ارز آخرتی» می‌کنند.

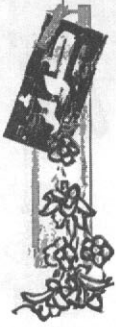
کسی از عهدی این‌کار بر می‌آید که در چشم اندازش «آخرت» و مراحل پس از مرگ هم قرار داشته باشد و اگر ضعف بینش داشته باشد، نهایت دیدش همین دنیاست و باز به تعبیر امام علی(ع): «دنیا، نهایت دید ناپیوست».

نفس سیری ناپذیر، تا انسان را به «بردگی کامل» و «اسارت مطلق» نکشد، دست بردار نیست. اگر حضرت امیر فرموده است که: «ای انسان! خدا آزادت آفریده است.

پس برده‌ی دیگری مباش»، اشاره به بردگی و اسارت نفس نیز هست؛ چرا که آنچه آدمی را زبون و خوار و برده‌ی دیگری می‌سازد، خواسته‌های نفسانی است و آن‌که از اسارت نفس آزاد باشد، «امیر» می‌شود.

اگر علی(ع) امیر شد، برای آن بود که اسیر نبود.

امیرالمومنین(ع) در نامه‌ی عتاب‌آمیزی که به عثمان بن حنیف(فرماندار بصره) نوشت و او را به خاطر حضور بر سر سفره‌های رنگین ملامت نمود، در مورد سیره‌ی خود می‌فرماید: «من اگر بخواهم، می‌توانم



جامه نرم و دیبا بپوشم یا عسل مصفا بخورم، یا از مغز گندم، خوراکی  
لنید تهیه کنم، اما هیئات که حرص و طمع، مرا به بردگی بکشد و همچون  
حیوانات، میان چراگاه و آخور، در رفت و آمد باشم؛ چرا که من برای  
خوردن و لذت بردن خلق نشده ام ...

این نگاه، انسان را به پارسایی می رساند و زهد راشیوه ی خویش می  
سازد، یعنی «برداشت کم برای بازدهی زیاد». دل به دنیا نبستن نیز  
محصول دیگری از همین «آزادگی» است و این موهبت، جز در سایه ی  
بصیرت به دست نمی آید.

جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد  
غلام همت آنم که دل بر آن نهاد

تعلیمات زهد گرایانه اسلام، نه برای ترویج رهبانیت، بلکه برای اندیشیدن  
به هدف های متعالی تر و پیمودن مراحل بالاتر در عرصه کمال است و  
این، در متن مسئولیت های اجتماعی و حضور در صحنه هم به دست  
آمدنی است.

به تعبیر زیبا و ژرف شهید مطهری: «زاهد و راهب، هر دو تارک دنیایند،  
اما دنیایی که زاهد، آن را رها می کند، سرگرم شدن به تنعم و تجمل و  
تمتعات و این امور را کمال مطلوب و نهایت آرزو دانستن است؛ ولی  
دنیایی که راهب، آن را ترک می کند، کار، فعالیت و تعهد و مسئولیت  
اجتماعی است.

این است که زهد زاهد برخلاف رهبانیت راهب، در متن زندگی و طبق  
روابط اجتماعی است و نه تنها با تعهد و مسولیت اجتماعی و جامعه  
گرایی منافات ندارد، بلکه وسیله بسیار مناسبی است برای خوب از عهده  
ی مسئولیت ها بر آمدن».

﴿شهود عرفانی﴾

عرفان، بیش از آن که مجموعه ای از اصطلاحات و حالات و رفتارها  
باشد، «شناخت» است. شناختی که انسان دارد، گاهی محدود است گاهی  
وسیع، گاهی سطحی است گاهی عمیق، گاهی یک بعدی است گاهی دارای

ابعاد، گاهی نزدیک بین است گاهی آینده نگر و دوربین، گاهی غلط است گاهی درست.

عارف، کسی است که نگاه و شناختش از خود، خدا، جهان، هستی، زمان، مردم، سنتها، رابطه‌ها، پیوند دنیا و آخرت و ارتباط عمل و جزا، شناختی کامل، جامع، وسیع، عمیق و صحیح باشد.

اگر گفته اند که: «آنچه در آینه جوان بیند / پیر در خشت خام، آن بیند»، در بعد شناخت و شهود نیز گاهی انسان‌ها به جایی می‌رسند که پرده‌های مادی را می‌درند و اسرار غیب و پشت پرده را می‌بینند و می‌شناسند و برای آنان غیب و شهود و دنیا و آخرت، یکی می‌شود.

اهل ذکر، به تعبیر مولی‌به‌حدی از نگاه حقیقت بین می‌رسند که در اثر این کشف و شهود، آنچه را دیگر مردم نمی‌بینند، مشاهده می‌کنند:

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

این است که حضرت علی (ع) فرموده است: «اگر پرده کنار رود، بر یقینم افزوده نخواهد شد» این بینش و بصیرت و شهود، با ریاضت به دست آمدنی است و چه ریاضیتی برتر و بالاتر و اثرگذارتر از «تقوا»؟

﴿الله﴾ با خالق در کنار خلق

سلوک شیعی و عرفان ولایی، جوهره‌ای الهی دارد، اما رنگ و روی مردمی نیز دارد.

زیستن با مردم و در کنار خلق، ویژگی خط انبیاء و اولیاست؛ اما دل به معبود سپردن و مشغول نشدن به خلق، شاخصه‌ی جوهری این گونه عرفان است.

آیا حدیث حاضر و غایب شنیده‌ای؟

من در میان خلق و دلم جای دیگر است.

وقتی جذبۀ قوی تری دل را ربوده باشد، عارف الهی با «تن» در کنار مردم است و با «دل» نزد محبوب. جسمش در دنیاست، اما روحش در بهشت. شوق آخرت دارد و دنیا برایش زندان است و پیاپی در اندیشه



ی رستن از این قفس و پیوستن به محبوب، که قفس دنیا جای آن «مرغان خوش الحان فردوس نشین» نیست.

در کلام مولا، در اوصاف اهل تقوا که از «جان» و «جا» رهیده و دل به یار سپرده اند، از جمله چنین می خوانیم: «اگر آن اجل و سرآمدی که خدا بر آنان نوشته و مقرر کرده، نبود، هرگز به اندازه ی یک چشم به هم زدن هم، جان هایشان در پیکرهایشان قرار نمی گرفت».

در بستر چنین عرفان و معرفت و سلوکی، هدف، رسیدن به «خدا» است؛ اما راه آن از میان «خلق» می گذرد. اهل آخرت نیز گر چه خاک نشین اند، اما روح افلاکی دارند و گر چه با «ناس» زندگی می کنند، اما دل و روحشان نزد «رب الناس» قرار و استقرار می یابد.

این است که آنچه برایشان مطرح و معیار و ملاک است، خالق است نه خلق، و رضای معبود، انگیزه ی آخرین آنان است نه پسند بندگان!

در نهج البلاغه، در سخنانی که حضرت امیر به «کمیل بن زیاد» درباره ی اولیای الهی و حجت های خدا می فرماید، از جمله به همین نکته اشاره دارد: «با دنیا با پیکرها و بدن هایی همنشینی و مصاحبت داشتند که روح و جان آن پیکرها، آویخته به آن جایگاه والا بود». این، یعنی همان «من در میان خلق و دلم جای دیگر است».

وصف «مناجات شعبانیه» را از زبان بزرگان شنیده ایم و عشق حضرت امام خمینی (ره) به این مناجات و تأکید بر خواندنش را می دانیم. در فرازی از این دعای ناب، نیایشگر از خدا می طلبد که به «کمال انقطاع» برسد و از همه بریده، به او بپیوندد و چشم دلش چنان روشن و فروغ جانش فروزان گردد که همه «حجاب های نور» را پاره کند و به معدن عظمت برسد و روح و جانش آویخته به بلندای عزت و قدس پروردگار گردد.

﴿الله﴾ آیین فتوت

آنچه از وارستگی و پارسایی، آخرت گرایی و خداجویی، شهود عرفانی و معارف ناب گفته شد، در حیات «مردان خدا» و «عارفان واصل»،

آمیخته به نوع دوستی و مردم داری و جوان مردی است.

میراث عرفانی و معنوی «خط ولایت»، هم قناعت و زهد است، هم عدالت گستری و فقر ستیزی، هم یاری مظلومان بی پناه است، هم بندگی خدا و سجود و پرستش.

آنچه عیاران و جوان مردان و اهل فتوت گفته و کرده اند و آنچه از «آیین عیاری» و راه و رسم فتوت نوشته اند، در شیوه ی مردان خدا به واضح ترین شکل، وجود داشته است.

این است که هیچ جوان مردی به مولا علی (ع) که مدال «لافتی» دارد نمی رسد و افتخار همه مردان و جوان مردان و ضعیف پروران و اهل فتوت، آن است که مقتدایشان «علی» است.

در «فتوت نامه» ملا حسین کاشفی آمده است: «مبدأ فتوت و مظاهر آن، ابراهیم خلیل (ع) است و قطب فتوت مرتضی علی (ع) و خاتم فتوت مهدی هادی (عج) خواهد بود و چنانچه ابراهیم که قطب فتوت بود مهر پیغمبری که بعد از او آمد متابعت او کرد با هر صاحب فتوی که بعد از شاه ولایت باشد، هر آینه، او را متابعت وی باید کرد و سعدی شیرازی چه زیبا فتوت آن رادمرد را سروده است که:

شیر خدا و صفدر میدان و بحر جود

جان بخش در نماز و جهان سوز در وفا

دیبایچه ی مروت و سلطان معرفت

لشکر کش فتوت و سردار اتقیا. (۱۱) و این مرام همان است که در نامه به عثمان بن حنیف فرمود: «آیا تنها به همین قناعت کنم که مرا «امیر المؤمنین» گویند، اما در سختی های روزگار، شریکشان نباشم و در سختی ها و تلخی های زندگی، مقتدایشان به شمار نیایم؟». (۱۲) پس راه و رسم «خط ولایت» و سلوک ولایی پیروان اولیاء، همدردی با مردم و همزیستی با محرومان است؛ آن هم در کنار روح عرشی و جان ملکوتی و عشقی به معبود. این میراث را پاس بداریم و سالک این مسلک باشیم، انسانی در چند بعد، با نگاهی جامع و حیاتی طیب.

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۵۷.
۲. همان، خطبه ۱۳۳.
۳. همان، نامه ۴۵.
۴. سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری، ص ۳۲۱.
۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.
۶. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.
۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
۸. همان، حکمت ۱۴۷.
۹. مفاتیح الجنان، اعمال ماه شبان، مناجات شعبانیه.
۱۰. فتوت نامه، ملا حسین کاشفی، ص ۶.
۱۱. کلیات سعدی، ص ۷۰۲.
۱۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

